

میتواند بکند) پیشش آورده و تفاوت این دو دسته از اندیشه‌ها را عیناً بوی نشان داده تا متذکر شود که از ته‌دل بواقع معتقد بوده است. در اینصورت وی خواهد دید که:

- ۱- گاهی گرسنه میشود و بدنبال آن غذا میخورد.
- ۲- گاهی تصور غذا خوردن میکند و ملزم به غذا خوردن نیست.
- ۳- گاهی راستی گرسنه میشود و اندیشه‌ی غذا خوردن اقناعش نمیکند و در این سه فرض اندیشه‌ها و افکار وی یکسان نیستند بلکه برخی از آنها با واقع تماس دارد و برخی دیگر اندیشه‌ی بی پایه‌ای بیش نیست و بهمین ترتیب خواهد دید که پیوسته در امتداد جاده‌ی زندگی در پیش پای خود یکرشته افکار منظم (قهری) و یکرشته افکار غیر منظم (دلخواه) دارد و اندیشه‌های منظم وی با واقع تماس دارند.

ولی اگر با ایده‌آلیست «مکابر» روبرو شویم باید از رویه‌ی عقلانی خودمان استفاده کرده و باوی مانند يك آفت بی‌جان رفتار کنیم زیرا کسیکه علم ندارد جماد است آتش که میسوزاند باید خاموش کرد و آبراه که غرق مینماید باید خشک و نابود و سنگی که رهگذر را گرفته باشد باید خسورد کرده کنار ریخت و همچنین جانوران کشنده را باید کشت و حشرات موزیه را باید راند زیرا کاریکه با طبع خود میکنند ناچار جائز میدانند و اگر چنانچه جائز است در مورد خودشان نیز جائز است.

مقالة سوم

علم و ادراك

سخنی که در این مقاله خواهیم راند مربوط بعلم (ادراك) بوده و بمنظور کنجکاوی از هویت و سنخ واقمیت وی میباشد^۱

۱- در این مقاله اینمطلب بثبوت میرسد که روح و خواص روحی مجرد از ماده هستند و عقیده مادیین دائر بر اینکه روح و ادراکات روحی از خواص ممینه ماده است با توجه بدلائلی که اظهار میدارند ابطال میشود.

لازم است یادآوری شود که علم و ادراك که در این مقاله ماهیت ونحوه واقمیت وی مورد بحث قرار گرفته است که آیا از سنخ ماده است یا مجرد از ماده؟ اهم است از ادراك حسی و خیالی و عقلی و برای آنکه خواننده محترم بهتر مقصود اینمقاله را دریابد فرق این سه را بیان میکنیم.

قدما و همچنین متأخرین برای ادراکات انسان از خارج سه مرتبه قائل شده اند مرتبه حس و مرتبه خیال و مرتبه تمقل.

مرتبه حس = عبارت است از آن صوری از اشیاء که در حال مواجهه و مقابله و ارتباط مستقیم ذهن یا خارج با بکار افتادن یکی از حواس پنجگانه (یا بیشتر) در ذهن منعکس میشود مثلا وقتیکه انسان چشمها را باز نموده و منظره‌ای را که در برابرش موجود است تماشا میکند تصویری از آنمنظره در ذهنش پیدا میشود و آن تصویر همان حالت خاصی است که انسان حضوراً و وجداناً در خود مشاهده میکند و آنرا دیدن مینامیم. یا آنکه در حالیکه کسی صحبت میکنند و صدای وی بگوشش میرسد حالت دیگر را در خود مشاهده مینماید که آنرا شنیدن مینامیم و...

مرتبه خیال = ادراك حسی پس از آنکه از بین رفت اثری از خود در ذهن باقی میگذازد و یا به تعبیر قدما پس از پیدایش صورت حسی در حاسه صورت دیگری در قوه دیگری که آنرا خیال یا حافظه مینامیم پیدا میشود و پس از آنکه صورت حسی محو شد آن صورت خیالی باقی میماند و هر وقت انسان بخواهد آنصورت را احضار مینماید و باصطلاح باین وسیله آن شیء خارجی را تصور میکند. صورت خیالیه شبیه صورت محسوسه است با اینفرق:

اولاً غالباً و در حال عادی وضوح و روشنی آنرا ندارد.

ثانیاً صورت محسوسه همیشه با وضع خاص (نسبت مخصوص با اجزاء مجاور) و جهت خاص (در طرف راست یا چپ یا پیش رو یا پشت سر و غیره) و مکان خاص احساس میشود مثلا انسان هر وقت چیز را میبیند او را در جای معین و در جهت معین و در محیط معین مشاهده میکند اما اگر بخواهد همان شیء را که بارها با اوضاع و جهات مختلف و در جاهای مختلف دیده تغیل کند میتواند آنرا تنها پیش نظر خود مجسم نماید بدون آنکه آنرا در وضع و جهت و مکان خاص ملاحظه نماید.

و همانا گفتگو در عقاید سفسطه و ایده‌آلیسم (مقاله ۲) بود که طرح ابیحات علم (هویت علم - اندازه واقع‌نمائی علم - ارزش معلومات - خطای علم پیدایش کثرت در علوم - اختلافات خانوادگی علم) را در پی مقاله دوم ایجاب میکرد و گرنه این گفتگو در فلسفه از نقطه نظر سوق برهان از بسیاری از مباحث متأخرتر است.

تمثیل

فرض کنید قطعه عکسی را بدرازای ۱۲ سانتیمتر و پهنای ۸ سانتیمتر در دستتان گرفته و بتماشای وی که مشتمل بیک منظره و بساط یک خانواده چند تنی است پرداخته‌اید.
دریاچه‌ایست که آب زلال وی مانند نقره خام رویهم چیده شده و با امواج چین‌چین خود اهتزاز پر نشاط هوا و وزش نرم نسیم را

→ **ثالثاً** در ادراکات حسی تماس و ارتباط قوای حاسه با خارج شرط است در صورتیکه آن ارتباط از بین برود خود بخود ادراک حسی نیز از بین میرود اما ادراکات خیالی ذهن احتیاجی بخارج ندارد و لهذا ادراکات حسی خارج از اختیار شخص ادراک‌کننده است مثلاً انسان عادتاً نمیتواند چهره کسی را که حاضر نیست ببیند یا آوازشرا بشنود یا بوی گلی را که موجود نیست استشمام نماید اما همه اینها را با میل و اراده خود هرگاه بخواهد میتواند با استمداد از قوه خیال تصور نماید.

مرتبیه تعقل - ادراک خیالی چنانکه دانستیم جزئی است یعنی بر بیش از یک فرد قابل انطباق نیست لکن ذهن انسان پس از ادراک چند صورت جزئی قادر است یک معنای کلی بسازد که قابل انطباق بر افراد کثیره باشد باین ترتیب پس از آنکه چند فرد را ادراک نمود علاوه بر صفات اختصاصی هر یک از افراد به پاره‌ای از صفات مشترکه نائل میشود یعنی یک معنی را که در یک فرد دیده دو مرتبه متوجه میشود که عین همین معنی در فرد دوم نیز هست و همچنین در سوم و چهارم و... این مکرر دیدن یک معنی در افراد مختلف ذهن را مستعد میکند که از همان معنی یک صورت کلی بسازد که بر افراد نامحدودی قابل انطباق باشد. این نحوه از تصور را تعقل یا تصور کلی مینامند.

این سه نحوه ادراک بالوجدان برای انسان وجود دارد و هرکس با علم حضوری آنها را در خود می‌یابد.

فلاسفه اسلامی قبل از صدرالمتألهین به پیروی از فلاسفه یونان تنها قوه عاقله را که مدبرک کلیات است مجرد از ماده میدانستند براهینیکه برای تجرد نفس اقامه میکردند در اطراف قوه عاقله دور میزد.

صدرالمتألهین معتقد شد که قوه خیال بلکه همه قوای باطنه از ماده مجرد هستند و تجرد آنها را نیز از راه عدم تطبیق خواص آنها با خواص عمومی ماده که در اینمقاله شرح آن رفته است باالبات رسانید.

حکایت میکند. پهلوی این دریاچه چمنی نغز با درختانی سرسبز که جسته جسته در گوشه و کنار مرغزار خودنمایی کرده و با جامه‌های زیبای خود در رهگذر نسیم بهاری مییازند و مینازند و مینوشند و میپاشند. نمای افقی این منظره که در حدود پانزده کیلومتر میباید منتهمی بکوهستانی است که قله‌های وی مانند دندان‌های شانه صف کشیده و منظره را مانند يك تابلو نقاشی که در کنار کودکی قرار گیرد در دامنه خود گسترده و قله‌های سربلند وی پشت سرهم صف کشیده و سرگرم تماشا میباشند.

در يك گوشه این چمن بساطی پهن شده و مردی که سیمای وی تقریباً چهل سال را نشان میدهد با بچه‌گانی چند که قرائن مهر و عطوفت شهادت میدهد که فرزندان خودش میباشند نشسته و طبقی از سیب در برابر دارند.

در این حلقه که تشکیل یافته یکی سرگرم خوردن سیبی است که در دست دارد و یکی سیب خود را میبوید و یکی با اینکه سیبی در دست گرفته مانند بوته گلی بکنار پدر یازیده و بازهم سیب میخاهد و یکی با اینکه محرومیتی ندارد در صد است خود را روی طبق انداخته و دیگران را محروم سازد، کشمکش است. این يك نظری است که نظر اول مینامیم.

دوباره بهمین قطعه عکس برگشته و خواهید دید که يك پارچه مقوای سفیدی است که لکه‌های سیاهی در سطحش قرار گرفته و با اشکال مختلفی برخی نسبتاً بزرگ و برخی نسبتاً کوچک و برخی نسبت ببری دور یا نزدیک یعنی فواصلشان نسبتاً بزرگ یا کوچک می‌باشد و بس و این نظر دیگری است که نظر دوم مینامیم. اکنون اگر از شما پرسند که آیا این منظره پهناور با همه خصوصیات که توصیف شد (و البته هرچه بیشتر تماشا کرده و تعمق نمائید معلومات تازه تری دستگیرتان خواهد شد) واقعاً دردست شما بوده و در این سطح ۱۲ در ۸ سانتیمتر گنجیده و در وی میباید؟ چه پاسخی خواهید داد؟ البته خواهید گفت نه.

هیچگاه يك منظره پانزده کیلومتری با محتویات زیاد خود با همه طول و عرض و عمق و مسافتهای مختلف و خواص جسمی و روحی گوناگون که در وی پیداست نمیتواند در يك صفحه ۱۲ ضرب

در ۸ بگنجد و هم نمیتوان گفت. بلکه این عکس منظره را «نشان میدهد» و گرنه روی صفحه مقوا بجز لکه های سیاه و سفید چندی که دوربین عکاسی تهیه کرده دیگر چیزی نیست. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا.

برگردیم بسوی مقصد اصلی

مشاهده^۲ و تجربه بما اثبات کرده اند که هنگام استعمال حواس

۲- مادیین برای اثبات مادی بودن روح و امور روحی (و یا فقط بمنظور خلط مبحث و مرعوب کردن طرف) موضوعاتی را از علوم مختلف - فیزیک - فیزیولوژی - روان شناسی و غیره پیش میکشند که ارتباطی بمدها ندارد و چنین وانمود میکنند که این مطالب دلیل قاطع بر مادی بودن روح و خواص روحی است لهذا لازم است با ذکر چند مقدمه ذهن خوانندگان محترم را باصل مطلب توجه دهیم: ۱- هرکسی بالبداهه و حضوراً بوجود يك سلسله امور ذهنی که آنها را علوم و ادراکات مینامند اذعان دارد وجود این امور بر انسان از وجود عالم خارج روشن تر است زیرا اگر فرضاً کسی پیدا شود (مانند ایده آلیستها) در وجود جهان خارج تردید کند و ادراکات خود را یکسره باطل یعنی غیر مطابق با واقع بداند در وجود خود این ادراکات نمیتواند تردید کند پس وجود يك سلسله امور ذهنی که هر انسانی حضوراً بآنها آگاه است بدیهی است و احتیاجی بدلیل علمی یا فلسفی ندارد.

۲- کاوشهای دانشمندان از قدیم و جدید ثابت کرده است که يك سلسله عوامل مادی خاصی که در خارج از ظرف ذهن موجود است با وضع و کیفیت مخصوص در پیدایش ادراکات حسی دخیل است کیفیت و چگونگی این عوامل همواره در علوم طبیعی مطرح بوده و دانشمندان هر يك بنوبه خود نظریاتی داشته اند. در فیزیک جدید نیز مباحثی راجع بنور و صوت و غیره و اینکه امواج اثر در چه حال و چگونه بچشم وارد شده و اعصاب چشم را متأثر میسازد و یا امواج صوتی در چه حال و تحت چه شرایطی اعصاب گوش را متأثر میسازند، مطرح میشود.

ایضاً کاوشهای دانشمندان ثابت کرده که سلسله اعصاب انسان و حیوان مانند سایر اعضاء بدن وظیفه خاصی داشته و اعمال ویژه ای را انجام میدهند از عوامل خارجی متأثر شده و عکس العملهایی از خود نشان میدهند بیان و توضیح فعالیتهای عصبی بمده علم فیزیولوژی (وظائف الاعضاء) می باشد اینست مطلب (انجام یافتن يك سلسله عوامل خارجی در خارج و انجام یافتن فعالیتهای عصبی) مورد تسلیم و قبول قاطبه دانشمندان «رنالیست» میباشد که بدنیای خارجی ایمان دارند چه روحی و چه مادی اختلاف روحیون با مادیون در مطلب دیگر است که ذیلا گفته خواهد شد.

این نکته نیز ناگفته نماند که هیچکس بانجام یافتن فعالیتهای عصبی در مغز خودش حضوراً آگاه نیست بلکه اطلاعی که هرکس در این باب دارد در اثر کشفیات علمی دانشمندان است.

۳- امور روحی و نفسانی نیز مانند همه امور جهان تابع اصول و قواعد و ←

در نتیجه تأثیری که واقعیت ماده در سلسله اعصاب و مغز ما میکند عکس‌العملی مادی در ما پیدا میشود که با بکار انداختن حاسه پیدا شده و با از کار بازداشتن حاسه از میان میرود. و مقارن این حال چیزی را بنام (ادراك) مییابیم.

هیچگاه نمیتوانیم پذیریم که این منظره پهن‌اور جهان با همه خصوصیات شگفت‌آوری که دارد با همه خط‌ها و سطح‌ها و جسم‌های يك پارچه و صاف (متصل واحد) که از وی بما جلوه میکند در يك پارچه ماده ناچیز عصبی یا مغزی که اجزای جدا از هم و متراکم که بالاخره از مجموع بدن ما کوچکتر است گنجیده و جای

→ قوانین معینی هستند و رابطه علت و معلولیت بین خود آنها یا بین هر يك از آنها و مواد بدنی یا عوامل خارجی برقرار است. روانشناسی جدید مطابق اسلوب ویژه خود (مشاهده و تجربه) همین اصول و قوانین را بیان می‌کند.

دانشمندان و فلاسفه روحی هیچگاه ادعا نکرده‌اند که روح و امور روحی از قید هرگونه اصل و قانونی آزاد است و تابع هیچ قاعده علمی نیست تنها چیزیکه اثبات کرده‌اند اینست که روح و امور روحی خاصیت‌های مخصوص ماده را ندارند و قوانین مادی بر آنها حکومت نمیکند علیهذا نسبت‌هایی که بعضی از مادیون دانسته یا ندانسته بدان‌شمندان روحی می‌دهند بکلی بی‌اساس است.

دکتر ارانی در پسیکولوژی صفحه ۶ پس از آنکه شرحی در اطراف تغییر سبک تحقیقات علمی در اروپا از قرن هجدهم بپدم میدهد می‌گوید «این اصل کلی از این بپدم در تمام تحقیقات علمی حکمفرما شد که تحقیق علم عبارتست از جستجوی دقیق و عمیق. جستجوی دقیق و عمیق وقتی انجام می‌گیرد که انسان علم را با عمل توأم نموده تغییراتی را که بوسیله امتحانات و تجربیات علمی معین میکند بوسیله تفکر بیکدیگر مربوط نماید و روابط علت و معلولی آنها را بفهمد» و پس از چند سطر اینطور بگفته خود ادامه میدهد «از همان زمان راسیونالیست‌های (Rationatiste) قرن هفدهم (هوبس - اسپینوزا - لایپ‌نیتز) و غیره عقاید علمی راجع بروح و تغییرات آن بکلی عوض شد و این فلاسفه برای اولین دفعه بیان کردند که تمام تغییرات روحی در تحت يك سلسله قوانین ثابت و معین است و برخلاف آنچه مذاهب و ادیان قرون وسطی ادعا میکردند روح آزاد نیست و بخودی خود نمیتواند اثری ظاهر سازد و رابطه علت و معلول که در علوم دیگر مخصوصاً علوم طبیعی مشاهده میشود در علم روح نیز کاملاً و بطور دقیق حکمفرماست «هوبس» مطابق با قانون نیوتون در مکانیک قانون جبر را در روح کشف کرد بدین معنی که هیچ قضیه روحی بدون سبب تولید نشده بی‌علت نیز از میان نمیرود».

این مطلب که امور روحی تحت يك سلسله قوانین ثابت و معین است یا اینکه هیچ قضیه روحی بدون سبب تولید نشده و بی‌علت نیز از میان نمیرود و یا موضوع روابط امور روحی با امور بدنی یا با امور خارج از بدن جزء الفباء علم روح بشمار میرود و هزارها سال است که فلاسفه بر روی این اساس افکار خویش را بنا کرده‌اند و این چیزی نیست که برای اولین دفعه در قرن هفدهم گفته باشند بلکه —

گرفته باشد.

و از طرف دیگر اختلافاتی که هنگام بکارانداختن حواس (خطای حواس) در محسوسات می بینیم نخواهد گذاشت که بگوئیم واقعیت جهان مادی خارج از خودمان را درجای خودش ادراک نموده و نائل میشویم. پس این صورت ادراکی نه در ماده ما جایگزین است و نه در ماده خارج از ما.

→ برعکس از قرن هفدهم بیمد عده‌ای از فلاسفه اروپا که در مسئله جبر و اختیار بمختار بودن روح قائل شده‌اند مختار بودن را مستلزم آزادی از قانون علت و معلول دانسته‌اند ولی دانشمندان میدانند که این عقاید هیچ‌گونه ارزش علمی یا فلسفی ندارد.

مذاهب و ادیان نیز منکر این اصل نبوده‌اند منتها چیزیکه روحیون گفته و میگویند اینست که «امور روحی خواص عمومی ماده را ندارند نه آنکه قانون و قاعده ندارند و یا آنکه امور روحی اصلاً با ماده ارتباط ندارند و یک دیواری بزرگی دیوار چین بین روح و ماده موجود است.

بلکه مطابق آخرین تحقیقی که از طرف فیلسوف بزرگ اسلامی صدرالمتألهین بعمل آمده و مورد قبول فلاسفه بعد از وی واقع شده روح خود عالیترین محصول ماده است یعنی مولود یک سلسله ترقی و تکامل ذاتی طبیعت است و طبق نظریه این دانشمند هیچ‌گونه دیواری بین عالم طبیعت و ماوراءالطبیعه وجود ندارد یعنی ممکنست یک موجود مادی در مراحل ترقی و تکامل خود تبدیل بموجود غیر مادی شود. پس از بیان این مقدمات میگوئیم که مسئله مورد اختلاف بین روحیون و مادیون اینست که آیا ادراکات روحی و همچنین خود روح مجرد است یا مادی و بمبارت روشن‌تر اختلاف در ماهیت و چگونگی واقعیت این امور است و مطابق آنچه در مقاله اول بثبوت رسید تنها با اصول و موازین خاص فلسفی میتوان وجود شیء را یا چگونگی وجود (ماهیت) آنها اثبات کرد و در هیچیک از چهار قسمتی که در بالا تشریح شد که خلاصه‌اش از اینقرار است:

- ۱- وجود ادراکات.
- ۲- انجام یافتن یک سلسله عوامل خارجی.
- ۳- انجام یافتن فعالیتهای عصبی.
- ۴- وجود یک سلسله قوانین روحی.

اختلافی نیست.

دانشمندان روحی از راه عدم انطباق خواص امور روحی برخواص عمومی ماده اثبات میکنند که امور روحی (همانها که حضوراً بآنها آگاه هستیم) مادی نیست پس نمیتواند بر فعالیتهای عصبی منطبق شود پس فعالیتهای عصبی مقدمه پیدایش یک سلسله امور غیر مادی است نه عین آنها. اما دانشمندان مادی بجای آنکه باصل مطلب توجه کنند و ثابت کنند که آنچه ما درک میکنیم عین همان فعالیتهای عصبی است از مطلب خارج شده از کتب فیزیکی با فیزیولوژی یا روانشناسی جدید (که مطابق اسلوب ویژه خود (مشاهده و تجربه) موضوع ماهیت و چگونگی امور روحی →

خلاصه بیان:

چون صورت ادراکی ما خواص عمومی ماده (انقسام - عدم انطباق بزرگ بکوچک) را ندارد مادی نیست.

اشکال

ممکن است در بیان گذشته خورده گیری نموده و بگوئید ادراك همان خاصه مادی است که در سلسله عصب یا مغز حاصل میشود و موضوع بزرگی و کوچکی و دوری و نزدیکی را کاوشهای علمی حل کرده. علم امروزه عقیده دارد باینکه دستگاه ادراك بصری يك دستگاه دقیق عکاسی بیش نیست و همه اشعه در نقطه زردچشم گرد آمده و ابصار محقق میشود^۲ و ما بجز همان نقطه چیزی نمیبینیم.

→ را از بحث خارج میکند) مطالبی را ذکر میکنند که ارتباطی بمدعای فلاسفه ندارد و مثل اینکه پیش خود گمان میکنند که کسانی که روح و امور روحی را مجرد میدانند از اینمطالب آگاهی نداشته و اگر آگاهی پیدا کنند داعی برای عقیده بتجرد روح نخواهند داشت.

مثلا دکتر ارانی در جزوه بشر از نظر مادی میگوید «موقع فکر کردن تغییرات مادی در سطح دماغ بیشتر میشود خون متوجه دماغ میگردد مغز بیشتر غذا میگیرد و بیشتر مواد فسفری پس میدهد بطوریکه در ادراك شخص فکر کننده مقدار این ماده بیشتر میشود موقع خواب که مغز کار زیاد انجام نمیدهد کمتر غذا میگیرد این خود دلیلی بر مادی بودن آثار فکری است» سایر استدلالهای مادیین نیز از همین قبیل است یعنی همه خارج از موضوع است بلکه بعضی از آنان کار را بالاتر کشانیده و میگویند چونکه در ضمن تشریح بدن روح را نیافته اند پس روح وجود ندارد.

فیلیسین شاله در قسمت متافیزیک از یکی از علماء علم وظائف الاعضاء موسوم به «برومه» که عقاید مادی داشته نقل میکند که گفته است «من بوجود روح معتقد نخواهم شد مگر آنکه آنرا در زیر چاقوی تشریح خود کشف کنم».

حقیقت اینست که از مطالعه کتب مادیین اینمطلب بخوبی روشن میشود که آنان از عقاید فلاسفه الهی و روحی و از تصویری که این دانشمندان در باب خدا و روح یا سایر مسائل دارند اطلاع درستی ندارند و اطلاعاتشان منحصر است بآنچه مردم عوام در باب روح و جن و پری و غیره دارند و یا آنچه ایده آلیستها که گفته هاشان از گفته های عوام پائین تر است گفته اند.

۳- در میان قدما در باب کیفیت ابصار (دیدن) و اینکه عمل دیدن چگونه محقق میشود دو نظریه معروف بود.

۱- نظریه انطباق.

۲- نظریه خروج شمع.

صاحبان نظریه انطباق معتقد بودند که چلیدیه (عدسی چشم) جسمی است شفاف و صیقلی و آینه مانند لهذا اگر جسمی در مقابلش قرار بگیرد نقشی از آن جسم در سطح آن واقع میشود و باینوسیله عمل ابصار محقق میشود. این عقیده منسوب به ←

چیزی که هست از کوچکترین جزئی که در این نقطه مشاهده میکنیم بقیه اجزاء را اندازه میگیریم و از نسب و فواصل اجزاء بزرگتری و کوچکتری نسبی بدست میآید. و البته در این مرحله اختلاف کیفیات دیگر از قبیل سایه‌ها و مانند آنها نیز مؤثر است. تا اینجا تنها اختلافات نسبی مؤثر میباشد. و چون با رؤیت‌های دیگری حجم باصره خود را تقریباً با بدن خود و بدن خود را با جسمهای خارج

→ ارسطو و پیروانش بود و از دانشمندان اسلامی محمدبن زکریا رازی و ابن‌سینا پیرو این عقیده بودند.

صاحبان نظریه خروج شمع عدسی چشم را جسمی نیرو منبع نور مانند آتش و خورشید و ستارگان میدانستند و معتقد بودند که از چشم شعاعی نورانی خارج میشود و بجسم مقابل میخورد و باینوسیله ابصار محقق میشود.

صاحبان این نظریه دو دسته بودند بعضی معتقد بودند که آن شعاع مخروطی است که رأس آن در چشم و قاعده آن بر روی جسم مرئی قرار میگیرد و گروه دیگر معتقد بودند که استوانه‌ای شکل است و آن سر شعاع که بر روی جسم مرئی است دائماً مضطرب و در حرکت است. این عقیده منسوب بافلاطون و جالینوس و پیروان آنها بود. از دانشمندان اسلامی خواجه نصیرالدین طوسی و عدّه دیگر این عقیده را پذیرفته‌اند. پیروان هر یک از این دو نظریه بر له و علیه یکدیگر دلائلی ذکر کرده‌اند که در کتب فلسفه مسطور است و از جمله اشکالاتیکه صاحبان نظریه خروج شمع بر صاحبان نظریه انطباق کرده‌اند اشکال عدم انطباق بزرگ بر کوچک است که در متن اشاره شده و جوابی هم که صاحبان نظریه انطباق داده‌اند همان است که در متن در ضمن اشکال بیان شده است و امروز هم مورد پسند دانشمندان علوم طبیعی است.

شیخ شهاب‌الدین معروف بشیخ اشراق عقیده سومی دارد که چندان قابل اهمیت نیست و از ذکر آن خودداری میکنیم.

صدرالمتألهین فیلسوف شهیر اسلامی عقیده جداگانه‌ای در باب حقیقت ابصار دارد این دانشمند اظهار داشت هیچیک از دو نظریه فوق بر فرض صحت و تمامیت حقیقت ابصار را نمیتواند توجیه کند زیرا هر دو نظریه مربوط بعمل طبیعی (فیزیکی) چشم است و ابصار ماوراء عمل طبیعی است این دانشمند با اثبات نظریه معروف خود در باب اتحاد عاقل و معقول و اتحاد حاس و محسوس ثابت کرد که دیدن یک نوع فعالیت ابداعی نفس است که عمل طبیعی (فیزیکی) مقدمه آنست و پس از انجام یافتن عمل طبیعی، نفس با قدرت فعاله خود صورت مائل شیء محسوس را در صقع خود ابداع و انشاء مینماید.

صدرالمتألهین در جلد چهارم اسفار در مقام رد عقیده اصحاب انطباق میگوید «و هذا بعد تمامه انما يدل على انطباق الشبح فيه لا كون الابصار به» یعنی ادله نظریه انطباق بر فرض صحت و تمامیت دلالت میکند که شیخ و تصویری در چشم واقع میشود اما دلالت نمیکند که دیدن باو محقق میشود.

و راجع بعقیده خروج شمع میگوید «و نحن لاننكر ايضا تحقق الشعاع من البصر الى المرئي صورته لكن نقول لا بد في الرؤية من حصول صورة المرئي لسنفس» یعنی ما در صدد انکار اینجهت نیستیم که شعاعی از چشم خارج میشود حرف ما اینست که باید شیء مرئی یک صورتی پیش نفس داشته باشد تا دیدن محقق شود. —

از خود اندازه گرفته‌ایم از این روی میدانیم که تقریباً نسبت باصره را تا چه اندازه باید بزرگ نمود تا بحقیقت نزدیک شده و انطباق پذیرد و در نتیجه هنگام رؤیت خارج بانضمام این افکار جهان پهنآوری را تحت ابصار میاوریم و می‌پنداریم که شخص، این ابصار با این بزرگی را درک میکند.

پاسخ

بیان گذشته ما متکی بانکار این حقایق علمی نبوده بلکه سخن ما متوجه هدف دیگری است و آن اینست که مدرک ما بضمیمه روابط تصدیقی و فکر نامبرده یک واحد را تشکیل داده و چیزی را بوجود میاورد که بقول اشکال‌کننده پندار است و این پنداشته ما با خواص عمومی ماده تطبیق نمیکند در عین حال که پدیده در نقطه زرد یا مغز است دارای خواص مادی است.

گذشته از اینکه همین روابط تصدیقی (این او است - این چنان است) قابلیت انقسام را ندارد و اگر چنانچه یک خاصه مادی و جایگیر در مغز بود با انقسام مغز منقسم بود. و ازین روی این خصوصیات را باشعه مجهوله یا امواج نامرئی نیز نسبت نمیتوان داد زیرا بالاخره همه مادی بوده و حکم ماده را دارند.

→ روی نظریه صدرالمتألهین هر یک از دو نظریه فوق تنها عمل طبیعی و فیزیکی چشم را توجیه میکند. نه حقیقت ابصار و دیدن را از لحاظ فلسفی. مطابق تحقیقاتیکه اخیراً دانشمندان علوم طبیعی از طرفی درباب نور و از طرفی درباب کیفیت ساختمان چشم کرده‌اند مسلم شده است که دو نظریه فوق حتی از لحاظ توجیه عمل فیزیکی چشم نیز صحیح نیست یعنی نه انطباق است و نه خروج شعاع. مطابق تحقیقات دانشمندان جدید دستگاه چشم عیناً مثل یک دستگاه مکاسی است. اشعه مستقیم یا منعکس از جسم مرئی بداخل چشم وارد شده از حجاب شفاف قرنیه و مایع زلالیه و صفحه عنبیه گذشته داخل سوراخ مردمک میشود و از عدسی چشم (جلیدیه) عبور نموده و مطابق خاصیت مخصوص عدسیها در نقطه ممین تصویری از نور ایجاد مینماید و آن نقطه عبارتست از نقطه مخصوصی در شبکیه بنام نقطه زرد که تصویر در آنجا واقع میشود.

خواننده محترم میدانند که نظریه جدید درباب ابصار هر چند دو نظریه معروف بالا را باطل میکند اما نظریه صدرالمتألهین راجع باینکه اینگونه اعمال طبیعی و فیزیکی حقیقت ابصار را نمیتواند توجیه کند بقوت خودباقی است جوابی که در متن باشکال داده شده روی این نظریه است.

اشکال

ما در مورد خط و سطح و جسم خواص ماده را نمی بینیم و ندیدن غیر از نداشتن است. گاهی که خط و سطح و جسم را متصل واحد می بینیم اجزاء ماده را دیده و فواصل (خلاً) را نمی بینیم نه اینکه دیده باشیم فواصل نیست آنگاه می پنداریم چیزهایی بی خواص ماده موجود شده اند.

پاسخ

در صحت این بیان سخنی نداریم ولی بخلاف انتظار شخص اشکال کننده نتیجه این بیان بنفع ماست. ما خط و سطح و جسم را بی شکاف می بینیم پس در ظرف ادراک ما سطح و خط و جسم بی شکاف موجودند^۴ و بمبارت دیگر که شخص اشکال کننده بیشتر می پسندد ما

۴- از جمله ادراکات و تصوراتی که برای ذهن حاصل میشود ادراک کمیات متصله است. در تعریف کم متصل معمولاً میگویند کمیتی که اجزاء آن بهم پیوسته است مانند خط و سطح. البته واضح است که منظور این نیست که کم متصل بالفعل دارای اجزائی است و آن اجزاء وصل بیکدیگر است بلکه منظور اینست که بین هر دو جزء که در آن فرض شود حد مشترکی وجود دارد و بین آنها انفصال و جدائی نیست. بخلاف کمیات منفصله که دارای اجزاء بالفعل و آن اجزاء مستقل از یکدیگر و از هم جدا هستند علیهذا هر کم متصل مانند خط مستقیم و خط منحنی و دایره و سطح یک واحد دارای امتداد و کشش (متصل واحد) است. درباره این نوع ادراکات دو نکته هست که از لحاظ فلسفی لازم است مورد توجه قرار گیرد.

الف- اینکه این مفاهیم از کجا ناشی شده و منشأ این تصورات چیست؟ گروهی از فلاسفه اروپا که آنها را عقلیون میگویند (کسانیکه به پاره‌ای از تصورات ناشی از فطرت و غیر منتهی بحس معتقدند) منشأ این تصورات را فقط عقل میدانند. اینگروه میگویند چونکه نقطه (شیء بدون بعد) و خط (شیء یک بعدی) و سطح (شیء دو بعدی) در خارج وجود ندارد و آنچه وجود دارد اشیاء سه بعدی یعنی اجسام است پس منشأ این تصورات نمیتواند احساس باشد زیرا احساس فرع آنست که محسوس وجود خارجی داشته باشد پس این تصورات مستقیماً از قوه عقلانی ناشی شده است.

گروه دیگر که آنها را حسیون میگویند (کسانیکه تمام ادراکات و تصورات را منتهی بحس میدانند) معتقدند که منشأ تصورات ریاضی نیز ادراکات حسی خارجی است. میگویند تصور نقطه و خط و سطح و دایره و غیره نیز از دیدن اشیائی در طبیعت برای ذهن حاصل شده است لکن آن اموری که ابتدای منشأ تصور این مفاهیم هستند مصداق دقیق و واقعی نیستند بلکه آنها نمونه ناقصی برای ذهن هستند و ذهن پس از ادراک آنها با قدرت فعاله خود کامل آن نمونه‌ها را میسازد مثلاً دیدن اشیائی مانند سر موزن نمونه شده است که ذهن تصور نقطه حقیقی را ←

در مورد ادراك خط و سطح و جسم میپنداریم چیزهایی بی خواص ماده موجود شده‌اند یعنی در ظرف پندار ما چیزهایی بی خواص ماده موجود شده‌اند و این چیزها موجودند زیرا خطا و صواب و پندار و حقیقت مفاهیمی هستند نسبی و قیاسی. پندارهای ما هنگامی که با خارج سنجیده شود پندار و پوچ است و گرنه حقیقتی است از حقایق.

این سخن را که در مورد محسوسات با حواس ظاهره گفتیم در مورد خواص روحی مانند اراده و کراهت و حب و بغض و علم و تصدیق (وجدانیات باصطلاح منطق) نیز صادق و قابل تطبیق است زیرا ما این پدیده‌ها را آشکار و بی تردید در خودمان مشاهده مینمائیم در حالیکه خواص عمومی ماده را از قبیل انقسام و تحول (درست دقت شود) ندارند پس اینگونه پدیده‌های نفسانی نیز

→ اختراع نماید و دیدن چیزهای باریکی مانند نخ نازک و چیزهای مدوری مانند ماه شب چهارده برای ذهن نمونه واقع شده که تصور خط و دایره را بمعنای هندسی آنها ابداع نماید.

هر چند عقیده عقلیون دایره را اینگونه تصور می‌کنند که تصور هندسی هیچگونه استنادی باحساس ندارد صحیح نیست و دلیلی هم که اقامه کرده‌اند و در بالا ذکر شد ناتمام است (چنانکه در فلسفه در باب نسبت مقدار جسم ثابت شده) لکن این اندازه مورد اتفاق همه علما حتی علماء حسی است که در ادراك کمیات متصله ذهن بدون دخالت و فعالیت نیست.

بیم منشأ اصلی تصور خط و سطح و دایره و غیره را چه عقل بدانیم و چه حس (نزاع بالا) شکی نیست که این امور با خواص و کیفیاتیکه ما ادراك میکنیم در طبیعت مادی وجود ندارد ولی البته نه از اینجهت که راسیونالیستهای اروپا میگفتند «که خط و سطح مثلاً یک بعدی و دو بعدی هستند و آنچه در طبیعت وجود دارد جسم سه بعدی است» بلکه از جهت اینکه آنچه در طبیعت مادی وجود دارد (اعم از ماده مغزی و ماده خارجی) منقسم و دارای اجزاء و مفاصل است و این امور در ظرف ادراك ما صاف و یکپارچه و یکنواخت وجود دارند مثلاً ما فصل مشترك دو سطح مکعب را بصورت خط، و حد فاصل یک جسم را از فضای خارج بصورت سطح و رسم حاصل از حرکت پایه پرگار را بصورت دایره ادراك میکنیم و حال آنکه از روی قرائن قطعی علمی میدانیم که در فضای مادی خط و سطح و دایره با این کیفیت وجود ندارد بلکه دربارۀ دایره میتوان گفت اصلاً در طبیعت وجود ندارد پس این امور با این خواص معینی که در ذهن ما دارند مادی نیستند و ذهن آنها را در فضای دیگری که فضای ذهن یا فضای هندسی میتوان نامید و با فضای مادی متفاوت است رسم میکنند.

ما در مسائل هندسی در ذهن خود خطوط و اشکالی رسم میکنیم و بر روی آنها احکام ثابت قطعی صادر میکنیم مثلاً در ذهن خود دایره یا مثلث رسم میکنیم و ذهن ما احکام مخصوص دایره و مثلثات را با کمال قطعیت و یقین صادر میکند (ریاضیات)۔

مادی نخواهند بود.

و نیز این سخن را در مورد یکدسته دیگر از ادراکات (مدرکات کلیه عقلیه باصطلاح فلسفه) نیز میتوان اجراء کرد. زیرا معانی کلیه با يك سلسله اوصاف و خواصی مقارنند که در ماده ممتنع-الوقوع هستند اگر چه در عین حال بماده بنحوی انطباق دارند (مانند مفهوم انسان کلی که بهر انسان خارجی صادق است بسا اینهمه در ماده، انسانی که بهر انسان قابل تطبیق باشد نداریم زیرا هر انسان که در خارج میباشد شخصی است که بغیر خود قابل تطبیق نیست).

این معانی کلیه، کلی و ثابت و مطلق میباشدند و در جهان ماده موجودی با این صفات نداریم و هرچه هست شخصی و متغیر و مقید میباشد پس این سلسله از مدرکات را نیز مجرد از ماده باید شمرد.

برهان دیگر

در مورد علم تنها يك نگاه کافی است اگر باریک بینی کرده و با وجدان صاف بیازمائیم خواهیم دید صورت علمی و تغیر با هم هیچگونه سازش ندارند و بعبارت فلسفی حیثیت علم غیر از حیثیت تغیر و تحول میباشد و با توجه به اینکه موجود مادی عین تغیر و سیلان است باید قضاوت کرد که سنخ علم غیر از سنخ ماده است.

→ قلمی‌ترین علوم بشمار آمده) و حال آنکه در طبیعت مادی این احکام بلاموضوع هستند.

فیلسین‌شاله در متودولوژی (Methodologid) در فصل روش ریاضیات بیانی دارد که در اینجا مورد استفاده است میگوید «اشکال هندسی را ذهن در فضای موهومی که شبیه است بمکان محسوس و لکن عین آن نیست رسم میکند. مقصود از مکان محسوس محیطی است که انسان اشیاء خارجی را در آنجا می‌یابد این محیط را انسان بینا بوسیله چشم و اشخاص کور بوسیله لامسه و مدد سامعه درک میکنند. مکان محسوس همیشه پر است از اشیاء چون اشیائی که آنرا پر میکنند گوناگون و از حیث مقاومت مختلف است مکان محسوس غیر متجانس است و محدود هم هست زیرا میدان دید و مسافتی که از آن میتوان صدائی را شنید محدود میباشد اما فضای هندسی برخلاف مکان محسوس محیطی است تهی و متجانس و بی‌کران و بی‌نهایت قابل قسمت».

و خلاصه این بیان آنکه از راه عدم انطباق خواص ادراکات ما درباره کمیات متصله با خواص معینه ماده ناچار باید این ادراکات را غیر مادی بدانیم.

اگر چنانچه برای باریکی این نکته ذهن‌تان آماده دریافتنش نباشد ممکنست حالات مختلفه علم و ادراك را مانند معرفت و تذکر (شناختن و بیاد افتادن) در این باب بسنجید. چیزی را که ادراك کرده‌ایم و دوباره ادراك میکنیم میفهمیم که مدرک در حال دومی همان خود مدرک اولی ماست^۵ و همچنین چیزی را که ادراك نموده

۵- موضوع قدرت ذهن برای حفظ و نگاهداری آنچه بوسیله یکی از حواس احساس نموده (قوه حافظه) و سپس یادآوری آنها و تشخیص اینکه این یادآوری شده عین همان ادراك گذشته است و ادراك جدید نیست یکی از اسرارآمیزترین مسائل روحی است.

دقت فلسفی در اینمسئله بخوبی واضح میکند که دستگاه روحی و ادراکی در ماوراء دستگاه اعصاب و فعالیت‌های عصبی قرار گرفته و برخلاف فرضیه مادیین ادراکات را از خواص معینه ماده نمیتوان دانست.

برای اینکه زمینه استدلال روشن شود اول چگونگی این استعداد ذهنی را مطابق آنچه هرکسی حضوراً و وجداناً در خود مییابد و روانشناسان تشریح کرده‌اند یادآوری می‌کنیم سپس بذکر تئوری‌های علمی و فلسفی درباره آن می‌پردازیم.

تردید نیست که اگر انسان چیزها بوسیله یکی از حواس خود احساس نمود برای دفعات بعد می‌تواند آنچه را در ذهن خود حاضر سازد بدون آنکه احتیاج داشته باشد که از نو آنرا احساس نماید مثلاً اگر یکروز رفیق خود را در يك نقطه معین ملاقات نمود و بین آنها مذاکراتی واقع شد خاطره‌ای از اینملاقات و مذاکره در ذهن او باقی میماند و هر وقت بخواهد آنملاقات و گفتگو را یادآوری می‌کند و آنمنظره و کلمات را در صفحه ذهن حاضر میسازد با تمیز و تشخیص اینکه این خاطرات فعلی تخیل موهوم نیست که ذهن از خود اختراع کرده باشد و احساس مجدد هم نیست یعنی آنملاقات و گفتگو در زمان حاضر تکرار نشده است بلکه این خاطرات مربوط بملاقات و گفتگوهای است که در گذشته واقع شده است.

علماء روانشناسی می‌گویند از ابتداء اینکه ذهن انسان چیزها در تحت تأثیر عوامل خارجی احساس میکند تا هنگامیکه خودبخود بدون تأثیر عوامل خارجی آنرا در زمان بعد مورد توجه قرار می‌دهد چهار مرحله را طی میکند:

۱- احساس ابتدائی (فراگیری) یعنی يك چیز ابتداء باید احساس بشود تا آنکه ذهن آنرا نگاهداری و یادآوری نماید بدیهی است تا چیزی از خارج وارد ذهن نشود نگاهداری و یادآوری معنا ندارد.

۲- حفظ (نگاهداری) چیزیکه وارد ذهن می‌شود تا اثری از خود باقی نگذارد (یا خود باقی نماند) ممکن نیست خود بخود یا نبودن عوامل مؤثر خارجی محدها در صفحه ذهن حاضر شود.

۳- تذکر (یادآوری) یعنی مورد توجه قرار دادن آنخاطره گذشته یا حاضر کردن آن خاطره گذشته در صفحه روشن ذهن.

۴- تشخیص (بازشناسی) یعنی تمیز دادن اینکه این یادآوری امر گذشته است نه احساس مجدد و نه تخیل واهی.

تئوریها و فرضیه‌های دانشمندان راجع بمرحله دوم از این چهار مرحله (مرحله حفظ) است.

و سپس فراموش کرده یا غفلت میورزیم و دوباره بیادش میافتیم همان اولی بیادمان میافتد اگر چنانچه مدرک ما در هر دو حال يك واحد حقیقی نبوده و ثبات و بقائی که حافظ عینیت است نداشت تحقق معرفت و تذکر معنی نداشت با اینکه معرفت‌ها و تذکرها با مرور هفتاد سال یا کمتر و بیشتر داریم که در ظرف این مدت‌ها اعصاب و مغز با همه محتویات مادی خود چندین بار تا آخرین جزء مادی خود تغییر و تبدیل یافته‌اند.

اشکال

دانشمندان مادی باین استدلال پاسخ می‌دهند که تبدلاتی که

→ راجع به اینجهت که صورتهای ادراکی در مدتی که مورد توجه ذهن نیست در چه حالی است؟ بچه‌نحو نگاهداری میشود. مثلا در مثال بالا پس از آنکه رفیق خود را ملاقات نمود و مذاکراتی بین آنها صورت گرفت در مدتی که این ملاقات و مذاکره مورد توجه ذهن نیست در چه حالی است و بچه‌نحو نگاهداری میشود که بعدها میتواند مرحله سوم (یادآوری) و مرحله چهارم (بازشناسی) را طی کند. اینک شرح بعضی تئوریهای مهم درباره اینموضوع:

بعضی از حکماء یونان قدیم معتقد بوده‌اند که تصویری از شیء ادراک شده در مغز نقش می‌بندد و عین آن تصویر در مغز باقی میماند این نظریه امروز طرفدارانی ندارد و از جهاتی مردود است.

دگوارت میگوید تأثیرات ابتدائی شیارهایی در مغز ایجاد مینماید و هر وقت روح بان شیارها عبور نمود تأثیری مشابه تأثیر اولی ایجاد میکند مطابق این نظریه روح در ذات خود موجودی است مستقل از بدن ولی از ادراکات تنها چیزی که باقی میماند شیارهای مغزی است این نظریه نیز نه‌مورد قبول فلاسفه روحی و نه مورد قبول فلاسفه مادی است.

نظریه‌های دیگری نیز هست که قابل توجه نیست و ما فقط بشرح دو نظریه یکی مبنی بر مادی بودن حافظه که طرفداران مادی بودن روح در عصر اخیر آنرا اختیار کرده‌اند و پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک آنرا تشریح کرده‌اند و دیگر مبنی بر مادی نبودن حافظه مطابق اصول مخصوص مکتب فلسفی صدرالمتألهین میپردازیم و ضمناً اشکالاتیکه بنظریه مادی بودن حافظه وارد می‌شود برای خوانندگان محترم توضیح می‌دهیم و این دو نظریه را تحت عنوان نظریه روحی و نظریه مادی بیان میکنیم:

نظریه روحی

صاحبان این نظریه ادراکات را فعالیت مستقیم نفس (جوهر غیر مادی) می‌دانند و اعمال عصبی را تنها مقدمه بوجود آمدن این ادراکات میدانند مطابق این نظریه نسبت ادراکات بنفس نسبت فعل است بقاعل و باصطلاح فلسفی این ادراکات قیام صدوری دارند به نفس نه‌قیام حلولی و عین این‌صور ادراکی در صقع نفس باقی ←

در مغز مثلاً انجام میگیرد تدریجی و دقیق است و دستگاہ ادراک بدریافتن وی قادر نیست و از طرف دیگر در نهایت سرعت جزء جای جزء نشسته و خاصه جزء تازه که مشاکل خاصه جزء کهنه میباشد بجای خاصه در گذشته قرار میگیرد که قوه مدرکه نمیتواند ضبط کند. و از این روی میپندارد که تازه خود کهنه میباشد. چنانکه اگر آب صافی در مجرائی تراز و بی مقاومت بگذرد و شما عکس خود را در سطح آب تماشا کنید عکس بچشم شما ثابت خواهد نمود در حالیکه حقیقتاً در هر لحظه يك عکس تازه میبینید و تمیز نمیدید تبدیل مدرکات را بهمین قیاس باید تصور کرد.

→ است و تذکر (یادآوری) عبارتست از مورد توجه قرار دادن همان صور اولیه. مطابق این نظریه عین صورتهای ادراکی اولی حفظ و نگاهداری میشود و بعدها مورد یادآوری و بازشناسی قرار میگیرد.

نظریه مادی

صاحبان این نظریه (هرچند نتوانسته‌اند بطور قطعی اظهار نظر کنند) میگویند برخلاف نظریه بالا هیچگاه عین ادراکات اولیه حفظ و نگاهداری نمیشود و اینطور نیست که هر صورت ادراکی در ذهن پدید آمد قوه حافظه عین آنرا نگاهداری کند زیرا ادراک عبارت است از فعالیت اعصاب و اعصاب دربارہ يك شیء نمیتوانند فعالیت مداوم داشته باشند یعنی فعالیتهای اعصاب هر لحظه متوجه شیء مخصوصی است و در حالیکه چیزی مورد توجه نیست قهراً سلسله عصبی دربارہ آن فعالیت ندارد پس در حال عدم توجه، خاطره ادراکی بصورت ادراک وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد این دانشمندان میگویند هر چیزی که یکبار ادراک شد فقط اثری از او در يك نقطه مخصوصی از مغز مثلاً يك یا چند سلول پیدا میشود و هر وقت آن نقطه مخصوصی در اثر يك عامل خاصی (اراده و غیره) تهییج شد اعصاب دوباره بفعالیت میپردازند و باعث دوباره تولید شدن ادراک اولی میگردد مثلاً در مثال بالا ملاقات و مذاکره با رفیق در حالیکه مورد توجه نیست بصورت خاطره ادراکی در ذهن موجود نیست بلکه فقط اثری از وی در يك نقطه معین مغز باقی میماند که هر وقت آن نقطه تحریک شود باعث دوباره تولید شدن آن خاطره ادراکی میگردد و شخص میپندارد که خود این خاطره محفوظ و باقی بوده.

علیهذا مطابق این نظریه هر تذکر و یادآوری تولید جدیدی است برخلاف نظریه اول که تذکر را تولید جدید نمیداند و ما برای توضیح بیشتر نظریه مادیین را درباره مادی بودن حافظه از قول خودشان نقل میکنیم:

دکتر ارانی در پسیکولوژی صفحه ۱۱۷ میگوید: «در عمل حافظه باید توجه کرد که چگونه يك تأثیر یا احساس در روح ثابت میشود؟ چگونه محفوظ میماند؟ چطور دوباره تولید میشود؟ چگونه روح قضیه را در ازمنه گذشته مجسم مینماید؟» و در صفحه ۱۱۸ اینطور باین پرسشها پاسخ میدهد. میگوید «گویا جاده‌های ارتباطی مابین قضایا تولید میگردد و این جاده‌ها در مغز باقی میمانند... وجود این راهها»

پاسخ

چنانکه در پاسخ اشکالات گذشته گفته شد ما نمیخواهیم انجام گرفتن يك عمل فیزیکی را در مغز انکار نمائیم یا تحول و تغییر را از ماده و مادیات نفی کنیم. بلکه سخن ما فقط مربوط بمفهوم يك جمله است و آن این است (ما می‌پنداریم این تازه همان کهنه است) در ظرف این پندار تازه و کهنه یکی هستند و این وحدت با مادیت ادراک نمیسازد والبته چنانچه گفته شد این ادراک نسبت بخارج میتواند خطا و پوچ بوده باشد نه پیش خود و در ظرف خود.

بنا بمعقیده این دانشمندان تحقق تصدیق (مقابل تصور) در جهان امکان‌پذیر نباید باشد زیرا هنگامیکه ذهن ما موضوع را

→ سبب محفوظ بودن يك قضیه در حافظه و تهییج آنها باعث دوباره به یاد آمدن آن قضیه میگردد» و در صفحه ۱۱۶ با نگرانی و تردید میگوید «معلوم نیست ارتباط حافظه مدت زیادی بچه حالت در روح باقی میماند و بچه ترتیب میتوان قضیه مخصوصی را دوباره در روح تولید نمود میتوان قبول نمود که موقع بیاد آوردن قضایا شخص بطور ارادی حالت فشار خون یا درجه حرارت یا عوامل دیگر فیزیکی را در مغز تغییر میدهد».

مطابق نظریه مادی بودن حافظه دستگاه مغز عیناً مانند دستگاه ضبط صوت است که صدا را بر روی يك صفحه یا يك نوار ضبط میکند. همانطوریکه مثلا دستگاه نوار مغناطیسی این خاصیت را دارد که کلماتیکه در برابر میکروفون ادا میشود در خود ضبط میکند یعنی اثری از آنها در نقطه‌های مخصوص پیدا میشود که هر وقت آن نقطه با عوامل خاص فنی تهییج بشود درست صدائی مانند همان صدای اصلیکه در برابر میکروفون پیدا شده تولید میکند و اینطور نیست که همیشه صوت با حالت صوتی در نوار موجود باشد فقط بحالت صوتی موجود میشود که نقطه مخصوص تهییج شود. مغز هم عیناً همینطور است اگر تأثیرات خارجی برسلسله عصبی وارد شد سلسله عصبی عکس‌العملی تولید میکند این عکس‌العمل همان خاصیت ادراک گردنست و پس از آن اثری از آن دريك نقطه معین مغز باقی میماند و کیفیت این اثر معلوم نیست اینقدر معلوم است در حال عدم توجه که مغز درباره شیء ادراک شده فعالیتی نمیکند ادراک با حالت ادراکی نمیتواند موجود باشد لکن هر وقت آن نقطه معین تهییج شد ادراک اولی دوباره تولید میگردد.

این بود خلاصه نظریه مادی بودن حافظه براین نظریه چند ایراد مهم وارد است:

۱- اینک مطابق این نظریه باید هر مفهوم ذهنی را بیک یا چند سلول معین

اختصاص بدیم و این قابل قبول نیست زیرا:

اولاً بدیهی است که هنگام ادراک با بیاد آوردن يك مفهوم تنها يك یا چند سلول بکار نمیافتند مثلا هنگام دیدن چیزی تمام سلولهای باصره بکار میافتند و هنگام دیدن چیز دیگر باز همان سلولها بفعالیت میپردازد و همچنین هنگام بیاد افتادن یا شنیدن و غیره و نظر برورد امثال این ایراد است که خود مادیین درصحت این نظریه اظهار تردید کرده‌اند. دکتر ارانی در پسیکولوژی صفحه ۱۰۰ میگوید «روح هر وقت ←

فرض کرد تا رفت محمول را آورده و بار کند موضوع بواسطه تحول از میان رفته و موضوع تازه جای گزین او خواهد بود.
هیچ پاسخی بهیچ پرسشی هیچ ابطالی بهیچ اثباتی هیچ ذیلی بهیچ صدوری ارتباط نخواهد داشت البته هیچگاه وجدان سالم زیر بار اینگونه تشکیک و سفسطه نخواهد رفت.

اشکال

ممکنست گفته شود که ذهن ما و فکر ما از آنجا که خودش نیز خاصیت مغزی و با مدرک خود هم لنگه بوده و هر دو با هم سوار ماده مغز میباشد از جهت سرعت حرکت و تحول با مدرک خودش مساوی

→ میتواند تولید تجسمات کند مثلا میتواند يك مرد یا يك سگ را با تمام یا اغلب صفات مجسم نماید. ترتیب تولید این شکل مجسم در روح هنوز بوسائل علمی معین نشده و عقاید مختلفه در این باب موجود است مثلا اگر فرض کنیم پس از دیدن يك سگ يك دسته از سلولهای دماغ برای تولید تجسم سگ بدون وجود حیوان مستعد میشوند در اینصورت بایستی برای هر شیء یکدسته مخصوص سلول معین شود و این مشکوک است چون عدده سلولها برای اشیاء لاتمد و لاتحصی کافی نخواهد بود.
ثانیاً اگر فرض کنیم هنگام دیدن یا شنیدن چیزی يك سلول یا چند سلول معین متأثر میشود و با دیدن یا شنیدن چیز دیگر يك یا چند سلول دیگر چه علتی دارد که اگر دیدن یا شنیدن همان شیء اول تکرار شد يك عده سلول دیگر متأثر نمیشود و فقط همان سلولهای اولی تهییج میشوند و یادآوری محقق میگردد.

۲- همانطوریکه در بالا اشاره شد یکی از خواص حافظه بازشناسی است یعنی تشخیص این خصوصیت که این یادآوری شده عین همان اولی است و ادراك فعلی جدید نیست و موهوم و بی معنا هم نیست و این با نظریه مادی بودن حافظه سازگار نیست زیرا اگر فرضاً ما مغز را نسبت بادراکات مانند يك دستگاه ضبط صوت بدانیم تنها دارای این خاصیت خواهد بود که هر وقت نقطه خاص تحریک شود ادراکی شبیه ادراك اولی از هر جهت تولید کند همانطوریکه دستگاه ضبط صوت صدائی عیناً شبیه صدای اولی تولید میکند نه عین آنرا در صورتیکه ما وجداناً و حضوراً میدانیم که ذهن ما دارای خاصیت بازشناسی است یعنی تشخیص میدهد که «این او است» و تولید جدید و فعل جدید نیست و خلاصه این اشکال اینکه از راه «هیثیت» که از مشخصات قوه حافظه است نمیتوان نظریه مادی بودن حافظه را پذیرفت.
۳- مغز با همه محتویات خود تغییر میکند و دستخوش تحول و تبدل است و در طول عمر هفتاد ساله یکنفر چندین بار ماده مغزی وی با همه محتویات خود عوض شده و ماده دیگری جایگزین آن شده در صورتیکه خاطرات نفسانی وی چه تصورات مانند چهره رفیق ایام کودکی که در ده سالگی او را دیده و قیافه آموزگار که پس از دوره دبستان او را ندیده و چه تصدیقات مثل اینکه در دبستان شنیده که ارسطو شاگرد افلاطون بوده است و او باین مطلب اذعان (تصدیق باصطلاح منطقی) پیدا کرده تمام اینها همانطور محکم و پایرجا در ذهنش باقی است و خلاصه تمام ←

است و پیوسته مدرك خود را ثابت می‌انگارد چنانکه اگر دو جسم را با حرکت متشابه فرض کنیم که از حیث جهت و سرعت حرکت با هم مساوی بوده باشند نسبت به‌همدیگر تغییر پیدا نکرده و در يك حال ثابت خواهند ماند.

پاسخ

سخن ما در موضوع همین پندار و انگاشته همان است که در پاسخهای گذشته گفتیم و گذشته از آن در مورد دو حرکت متشابه برای این سکون نسبی اگر واقعیتی قائل نشویم تأثیری ندارد و اگر واقعیتی قائل شویم در جهان خارج از ما يك موجودی ثابت

→ تصورات و تصدیقات سابقش کماکان باقی مانده است و اگر اینها جایگزین در ماده بود قهراً تغییر کرده بود.

و اما مثال عکسی که در آب جاری میافتد که در متن از طرف مادین ذکر شده است پیداست که يك مثال شاعرانه است زیرا اینکه ما او را ثابت می‌بینیم تنها بجهت آنست که در خیال ما صورت ادراکی باقی دارد و اگر فرضاً حتی در خیال صورت ادراکی باقی نمیداشت ما هرگز او را باقی نمی‌پنداشتیم. خلاصه این اشکال آنکه از نظر «ثبات» ادراکات ذهنی که از مشخصات قوه حافظه است نمیتوان نظریه مادی بودن قوه حافظه را بپذیریم.

طرفداران مادی بودن حافظه مهمترین استدلالی که در زمینه مادی بودن حافظه کرده‌اند اینست که ما عملاً می‌بینیم حافظه مربوط است به بعضی از قسمت‌های مغز و هر چند برای بسیاری از اعمال روحی از قبیل حافظه و دقت هنوز محل معین و مشخصی تعیین نشده است ولی تردیدی نیست که با تغییر یا اختلالی که در بعضی از قسمت‌های دماغ پیدا میشود حافظه از بین میرود. پس معلوم میشود که حافظه از خواص تشکیلات مادی مغز است. و اصولاً میتوان از دو راه نظریه مادی بودن حافظه را تأیید نمود.

۱- عروض نسیان، تردیدی نیست که هراسان بلکه حیوانی بتفاوت دچار فراموشی میشود هیچکس نیست که تمام خاطرات دوره زندگانی خود را در یاد داشته باشد و حال آنکه اگر حافظه غیر مادی بود نسیان و فراموشی معنا نداشت زیرا فراموشی در اثر محو شدن صور ادراکی از صفحه ذهن عارض میشود و اگر روح از خود وجود مستقلی از بدن میداشت و صور ادراکی مصنوع و معلول او و غیر مادی بودند میبایست همیشه باقی باشند زیرا منشأ و علت آنها که بمقیده روحیون يك امر مجرد است باقی است و هر معلولی در بقاء تابع علت خودش میباشد ولی مطابق نظریه مادی علت فراموشی واضح است، یعنی تغییراتی است که در ماده عصبی حاصل میشود. اختلاف اشخاص از لحاظ قدرت حافظه مربوط بوضع ماده عصبی آنهاست.

دکتر ارانی میگوید «قدرت حافظه يك شخص منوط بقدرتی است که ماده عصبی وی در مقابل حفظ تغییرات دارد هر قدر وضیعت تغییر را بتواند نگاهداری ←

پیدا خواهد شد که خاصه تغییر ماده را ندارد و این اشکالی است بر مادیین نه بر ما.

اشکال یا تقریر نظر مادیین

این دانشمندان میگویند در جهان طبیعت تأثیر يك طرفی بحکم آزمایشهای علمی موجود نیست و هر مؤثر متأثری را میخواهد که عیناً در وجود اثر ذی دخل بوده باشد و بهمین لحاظ مؤثر هم هست پس اثر پیوسته با شرکت طرفین حاصل شده و فرزند، زائیدهٔ مجموع پدر و مادر (مؤثر و متأثر) مادی خود میباشد پس ادراك حسی نیز نتیجهٔ تأثیر متقابل مادهٔ خارج و سلسله اعصاب یا

— کند قدرت حافظه بیشتر خواهد بود.

۲- عروض امراض حافظه‌ای که در اثر اختلالات مخصوص در دستگاه مغز حاصل میشود بسیار اتفاق افتاده که یکنفر در اثر يك مرض یا در اثر يك ضربه محکم که برمغز وارد شده تمام خاطرات گذشته یا قسمتی از آنها را بکلی از یاد برده است. بعضی از مصدومین ایام جنگ که بسختی قسمت سر و چمجمه آنها مصدوم شده بود پس از بهبودی پدر و مادر و فامیل و شهریکه در آنجا بزرگ شده بودند و حتی نام خود را بکلی از یاد برده بودند پس معلوم میشود که حافظه يك امر مادی است که در اثر وقوع اختلال در دستگاه مغز بکلی از بین میرود.

پاسخ این استدلال اینست که هر چند حافظه غیرمادی است یعنی صور ادراکی در ماوراء ماده نگاهداری میشود ولی تذکر (یادآوری) که عبارتست از حاضر ساختن صور ادراکی در صفحه آشکار ذهن يك نوع «فعل» (کار) است و در فلسفه ثابت شده است که روح در فعل و کار خود احتیاج بماده دارد و ماده را بمنوان «آلتفعل» استخدام میکند، علیهذا فراموشیها چه آنهایی که بواسطه طول مدت در حال عادی پیدا میشود و چه آنهایی که بواسطه اختلالات مغزی حاصل میشود نه از اینجهت است که خاطرات ذهنی بکلی معدوم شده است بلکه تنها از اینجهت است که قدرت یادآوری روح برای احضار آنها در سطح ذهن بواسطه فقدان «آلتفعل» از بین رفته است.

«پرگسون» دانشمند بزرگ قرن بیستم بنقل از مرحوم فروبی میگوید «فرق است بین حافظه و ذاکره حافظه یعنی آنچه تصویر اشیاء و معانی را در یاد نگاه میدارد امر مادی و خاصیت دماغ نیست بلکه بمکس است یعنی ماده حاجب حافظه و مایه فراموشی است و فقط ذاکره است که عمل دماغ است، تصاویر اشیاء و معانی همواره در حافظه مضبوط است و هیچگاه محو نمیشود ولی دماغ همچون پرده است که بر حافظه کشیده شده و ذاکره قوه‌ایست از دماغ که بموجباتی و در اوقاتی پرده را پس میکشد و آنچه در حافظه مضبوط است به یاد می‌آورد ذاکره عمل است عمل کار بدن است و دماغ که ذاکره را صورت میدهد جزئی از بدن است ولی حافظه انبار صور است و صور ذوات نیستند بلکه معانی‌اند و معانی در مکان نیستند».

دلیل بر اینکه بواسطه طول مدت یا عروض اختلالات مغزی صور ادراکی ←

مغز میباشد که در پدیده‌های زنده و من جمله انسان یافت میشود و چنانکه تأثیر اعصاب یا مغز بی وجود ماده خارجی معنی ندارد و همچنین تأثیر ماده خارجی بی تأثر اعصاب یا مغز معنی ندارد همچنان تأثیر و تأثر ماده خارجی و اعصاب یا مغز بی تولد و پیدایش اثری مادی در سلسله اعصاب یا مغز که ترکیب مخصوصی از ماده میباشد معنی ندارد و بالعکس و ازین روی فکر و ادراک که پیرو این تأثیر و تأثر پیدا میشود يك خاصه مادی خواهد بود که در مغز مثلا پدید میآید.

و چون مغز خاصیت تولید را دارد میتواند از فکر خود (همان خاصه مادی تازه) متأثر شده (البته این تأثیر دوم نیز بطور جبر و پیرو تأثیر طبیعت و محیط خواهد بود) فکرهای تازه که اعصاب توانائی گرفتن آنها را از خارج نداشت تولید کند. میتواند علم بهمرساند. معلومات معنوی و روحی پیدا کند قوانین کلیه در طبیعت مانند قانون علیت و معلولیت کشف نماید - معلومات حسی هر يك از حواس را بدیگری مبدل سازد. اینها اقسام مختلفه افکار

— معدوم نمیشوند و فقط قدرت یادآوری و احضار آنها که احتیاج بماده دارد از روح سلب میشود اینست که آزمایشهای متعدد روانی ثابت کرده است که در حالات غیر طبیعی یا فشارهای غیرعادی که بر روح وارد میشود ناگهان تمام خاطرات گذشته که انسان آنها را فراموش کرده است بهیاد میآید.

این مطلب در روانشناسی جدید مورد تسلیم است ما اینجا فقط بنقل کلام خود دکتر ارانی که عقاید مادی دارد و روح را فقط بهعنوان خاصیت مخصوص ماده می شناسد اکتفا میکنیم وی در صفحه ۱۱۷ پسیکولوژی میگوید «هنوز بطور اطمینان معلوم نشده است آیا تمام قضایائی که در لحظه‌های متوالی زندگانی تولید میشود در روح ثابت و باقی است یا نه؟ از یکطرف ملاحظه مینمائیم قضایای اغلب دقائق دوره زندگانی خود را بکلی فراموش کرده‌ایم بقسمیکه هیچوقت دیگر نمیتوانیم آنها را در روح دوباره تولید کنیم یعنی بیاد بیاوریم اما از طرف دیگر امتحانات متعدد نشان میدهد در حالات غیر طبیعی مثلا هیپنوز، اشخاصیکه حشیش استعمال کرده‌اند، اشخاصیکه بواسطه گرسنگی مشرف بمرگ میباشند و غیره، پس از برطرف شدن عامل غیر طبیعی این اشخاص اظهار مینمایند قضایای بعیدالمهد دوره حیات خود را بیاد آورده‌اند».

بعضی از علماء دیگر نیز تصریح کرده‌اند که اشخاص در دم احتضار جمیع امور پیرا که در مدت زندگانی ادراک کرده‌اند دريك آن بیاد میاورند.

از اینرو میتوان از جنبه علمی کاملا احتمال داد که روح پس از مفارقت از بدن تمام خاطرات دوره عمر خود را از کوچک و بزرگ و تمام اعمال نیک یا بد خود را در مدت زندگانی پیش خود حاضر ببیند. چندین قرن است که فلاسفه الهی این ادعا را دارند.

و ادراكاتى هستند كه پشت سر هم تدريجاً زائیده مغز بوده و هویتى جز اینکه خاصیت مادی ترکیب مخصوص ماده «مغز» هستند ندارند.

پاسخ

ما از این بیان (که خلاصه آن انجام یافتن يك عمل فیزیکی است در انسان در موقع ادراك) حتی يك جمله را نمیخواهیم انکار نمائیم. چیزی که هست نظر این دانشمندان را به مثالی که در آغاز مقاله و دو نظریکه در ذیل آن آوردیم باید جلب کرد و پرسید که این بیان کدام يك از دو نظر نامبرده را میتواند تأمین کند؟

زیرا نظر دوم بفکر و ادراك قابل انطباق نیست و نظر اول که بفکر و ادراك قابل انطباق است باین بیان قابل انطباق نیست. بسیار شگفت آور است این دانشمندان مورد نزاع را از بیخ فراموش کرده (البته این فراموشی بفراموشی عمدی نیز بی شباهت نیست) و مورد قبول و تسالم راهی برخ خصم میکشند.^۶ کسی نمیخواهد بگوید هنگام ادراك در انسان خواص مادی مربوط موجود نمیشوند.

کسی نمیخواهد بگوید جانوران زنده و منجمله انسان هنگام ادراك و فکر سلسله اعصاب یا مغز را بکار نمیاندازند (و اگر کسی بگوید نفس بعد از مفارقت بدن باقی و بادراكات خود ادامه میدهد سخنی است که اساساً دخلی باین گفتگو ندارد چنانکه خواهد آمد انشاءالله).

ولی این حقیقت را نیز نمیشود نادیده انگاشت که ادراكات و افکار پهناور ما با اینکه هیچکدام از خواص ضروری ماده را مانند - اجزاء - انقسام - تحول - شخصیت - ندارند چگونه میتوانند مادی بوده باشند و چگونه میتوان گفت؟ مگر ما هر حقیقتی را با خواص ضروری وی اثبات نمیکنیم؟

گذشته از این اگر راستی مدرک یا ادراك ما همان لکه های سیاه و سفید عکسی بود (مطابق نظر دوم مثال صدر مقاله) که در چینهای مغز یا لاهای اعصاب مرتسم میشوند چگونه میتوانستیم این

۶- رجوع شود بپاورقی صفحات ۷۲-۷۵.

واقعتهای خارجی را توی آنها پیدا کنیم؟ یا از يك راهی بآنها پی ببریم؟^۷ چنانکه منظره‌ای را که عکسی با همه خصوصیاتش نشان میدهد اگر از خارج ندیده و تهیه نکرده باشیم ممکن نیست در میان لکه‌های سیاه و سفید عکس پیدا نمائیم.

اشکال یا تقریر

این دانشمندان میگویند نظر بفرمول زیر از پذیرفتن مغایرت میان علم و واقعیت خارج ناچاریم.

اگر معلوم را که جزئی از واقعیت خارج است (ا) فرض کنیم و جزئی از مغز را که از تأثیر معلوم متأثر است (ب) فرض کنیم اثر که فکر و ادراک میباشد با (ا + ب) مساوی بوده و هیچگاه مساوی (ا) تنها و یا مساوی (ب) تنها نخواهد بود.

پاسخ

معلوم را (ا) و جزء مغزی را (ب) و اثر مادی مفروض را (ک) و صورت علمیه را (ج) فرض میکنیم فورمول مزبور وقتی میتواند درست بوده باشد که (ج = ک) اثبات شود وگرنه ارزشی نخواهد داشت.

و خلاصه این مطلب بلسان فلسفی اینست که موجود ذهنی با موجود خارجی در ماهیت یکی هستند نه در وجود و آنچه محال است اتحاد دو موجود مستقل در وجود است نه اتحاد دو وجود در مهیت

۷- در خاتمه مقاله دوم صفحات ۴۶-۴۹ این مطلب گذشت که مطابق نظریه مادیین در بیان حقیقت علم و ادراک علم و معلوم با یکدیگر مابیند هم در وجود و هم در ماهیت و تنها رابطه‌ای که بین علم و معلوم فرض کرده‌اند رابطه تولیدی است و گفته شد که این نظریه صددرصد يك نظریه ایده‌آلیستی است زیرا روی این نظریه صفت کاشفیت که ذاتی علم است از علم سلب میشود و با سلب صفت کاشفیت از علم و ادراک راهی برای اثبات عالم خارج از ذهن باقی نمی‌ماند و اما اینکه مادیین گمان کرده‌اند از راه اینکه ادراکات مولود تأثیرات خارجی هستند بوجود عالم خارج پی میبریم غلط است زیرا این پی‌بردن فرع آنست که ما بتوانیم خارج را تصور کنیم و در ذهن خود حاضر سازیم تا بتوانیم حکم کنیم که این شیء تصور شده در خارج وجود دارد و اگر بنا شود آنچه در ذهن ما پیدا میشود از هر جهت غیر از خارج باشد محال است که خاطره خارج در ذهن ما پیدا شود و خلاصه بیان اینکه روی فرضیه غلط مادیین در باب حقیقت علم و ادراک باید هیچگاه هیچکس بسپچ نحو التفات بعالم خارج پیدا نکند.

با اختلاف در وجود که یکی وجود خارجی منشأ آثار بوده باشد و دیگری وجود ذهنی (غیر خارجی) غیر منشأ آثار.

اشکال

صورت علمی یا فکر و ادراك اگر چه برخی از خواص ماده را مانند انقسام و تغییر ندارد ولی برخی دیگر را دارد زیرا افکار و ادراکات ما زمانی هستند و وی از خواص ماده میباشد.

پاسخ

این سخنی است که بعضی از دانشمندان روان‌شناس نیز تصریح کرده‌اند و نظر باینکه این دانشمندان از هویت زمان بحث کافی نمیکنند با این اشتباه مواجه شده‌اند.^۸ زمان (چنانکه در مقاله‌های آینده روشن خواهد شد) مقدار حرکت است.

و بعبارت ساده‌تر ما حرکتی را که با سرعت و بطوء معین اخذ کرده و نسبت بسایر حرکات مقیاس قرار دادیم زمان مینامیم. پس زمان بی‌حرکت نخواهد بود چنانکه حرکت نیز بی‌ماده و ماده

۸- در کتب روانشناسی معمولاً اینطور میگویند که امور ذهنی مکانی نیستند زیرا نمیتوان برای آنها يك نقطه معین را در مغز بعنوان محل فرض نمود و گفت مثلاً فلان حکایتی که من حفظ دارم یا الان در نظرم هست یا فلان شعر سعدی یا حافظ در فلان نقطه مغز من است ولی زمانی هستند زیرا پدیدآمدن و از بین رفتن آنها احتیاج بوقت و زمان دارد.

البته این بیان با يك نظر مسامحی ادا شده ولی مطابق نظریه فلسفی که صدرالمتألهین روی اسلوب فلسفی خود درباره زمان اظهار نموده و با براهین دقیق فلسفی آنرا اثبات نموده و همچنین مطابق آخرین نظریه علمی که امروز مورد قبول دانشمندان مغرب زمین است زمان و تغییر هم‌دوش یکدیگرند و این دو از جوهر امور مادی طبیعی انتزاع میشوند و واقعیت مادی غیرمتغیر یا غیر زمانی و یا متغیر و غیر زمانی و یا زمانی و غیر متغیر تصور ندارد و بالاخره تغییر (حرکت) و زمان را نمیتوانیم خارج از حقیقت و واقعیت امور مادی و طبیعی بدانیم و بتعبیر صدرالمتألهین یکی از مشخصات هر موجود مادی همان زمانی است که در آنزمان بوجود آمده و تغییرات پیدا نموده و به تعبیر دانشمندان امروز مغرب زمین هر چیزی را در چهار مختص میتوان نشان داد - طول و عرض و عمق و زمان - بنابراین اگر در موجودی اثبات شد که تغییر ندارد ضمناً معلوم میشود که زمانی و مادی نیست. و چونکه در ادراکات ثابت شد که ثابت و پابرجا هستند و تغییری ندارند ضمناً زمانی نبودن آنها نیز ثابت میشود.

بی‌خواص ضروری ماده نخواهد بود.

اگر چنانچه ادراک ما زمانی بود ناچار خواص دیگر ماده را نیز داشت و کسیکه می‌پندارد ادراک و فکر ما زمانی است میان عمل فیزیکی که در مغز مثلاً انجام می‌گیرد و میان حقیقت ادراک و فکر خلط مینماید (چنانکه دانشمندان مادی پیوسته این خلط و اشتباه را میکنند).

شما صورت علمی را که در یکساعت معین از زمان از راه حواس بدست می‌آورید يك اثر مادی در سلسله اعصاب یا مغزتان پیدا میشود که پیش از آن و پس از آن قابل پیدایش نیست ولی حقیقت همان ادراک مقید بآن زمان معین نیست. بگواه اینکه همان صورت ادراکی را با حفظ عینیت در زمانهای مختلف میتوانید ادراک کنید در حالیکه يك موجود زمانی در دو زمان بيك واقعیت باقی نماند

تتمیم اصل مقصد

سخنانی که در مادی نبودن ادراکاتی که بحواس و مغز منسوب هستند گفته شد در يك مورد دیگر نیز جاری میباشد و آن مورد علم بنفس است.^۹

۹- تا اینجا گفتگو در اطراف اموری بود که بمنوان خواص روحی خوانده میشوند از قبیل ادراکات حسی و خیالی و عقلی و اراده و کراهت و حب و بغض و حکم و تصدیق و غیره و ثابت شد که این امور خواص عمومی ماده را ندارند و لهذا نمیتوان آنها را از خواص معینه تشکیلات مخصوص مادی دانست و تاکنون مستقیماً از شخصیت مستقل خود روح که این امور از هوارض و حالات و یا از افعال و اعمال وی هستند بحثی نشد. مطلب بالا اشاره بيك برهان ساده از پراهینی است که فلاسفه الهی برای اثبات شخصیت مستقل روح در برابر تشکیلات مخصوص مادی اقامه کرده‌اند.

خواننده محترم میدانند که مادیین روح را فقط بمنوان تشکل و اجتماع و ارتباط مخصوص اجزاء ماده میشناسند و خواص روحی را نیز بمنوان خاصیت‌های مخصوص اجزاء مرتبط ماده معرفی میکنند و اما روحیون روح را (که از حرکت و تکامل جوهری ماده پیدا شده) در عین ارتباط و تعلق ذاتی با ماده دارای شخصیت جداگانه و مستقل می‌دانند.

دانشمندان روحی شرقی و غربی دلیلهای بسیاری برای اثبات تجرد و شخصیت مستقل روح اقامه کرده‌اند و البته بعضی از آنها خالی از خلل هم نیست و فعلاً مجال آن نیست که همه دلیلهائی که در این باب آورده شده ذکر شود و در اطراف آنها بحث و انتقاد شود در اینجا فقط به ذکر يك برهان ساده از پراهینی که فلاسفه اسلامی -

هر يك از ما (چنانکه تجربه و قرائن نشان میدهد موجودات زندهٔ ديگر نیز همین حال را دارند) شعور بخويشتن «من» دارد. مشاهده میکند عیناً چیزی است که قابل انطباق به هیچ عضوی و خواص عضوی نیست زیرا با زیاده و نقیصهٔ اعضاء تفاوت نمیکند. و با اختلاف سنین عمر و تحلیل رفتن قوی تغییر نمی‌پذیرد جز اینکه کاملتر و روشن‌تر میشود و گاهی میشود که يك

→ به آن خوب توجه کرده‌اند (اول کسیکه بتفصیل این برهان را ذکر کرده شیخ‌الرئیس است) و احتیاجی بمقدمات زیاد ندارد و از اصول روانشناسی جدید نیز میتوان آنرا تأیید نمود و در متن اشاره شده است اکتفا می‌شود و آن از راه علم نفس بخودش است (خودآگاهی).

مقدمتاً باید گفته شود که «خودآگاهی» یعنی اطلاع هرکسی از وجود خودش برای هرکسی بدیهی است و هرکس با علم حضوری خود را میشناسد. مادین نیز این شعور را (شعور بخود) در انسان انکار ندارند پس در اینکه هرکسی پیش خود تعقلی از خود دارد و از وجود خود مطلع است و خود را بعنوان يك موجود مستقل و ممتاز از سایر موجودات میشناسد تردید یا اختلافی نیست هرکسی بالضروره تشخیص میدهد که «من هستم» تنها چیزیکه احتیاج باستدلال دارد اینست که «خود» یا «هن» که وجودش بدیهی است حقیقتش چیست؟ و دارای چه خصوصیتی است؟ و آیا ممکنست مادی باشد یا خیر؟ آیا وجود مستقل دارد یا آنکه عین بدن یا خواص بدنی است؟

پس اینکه «من هستم» روی حس مخصوص خودآگاهی بدیهی است و قابل استدلال نیست، دانشمندان استدالات خود را متوجه بیان حقیقت «من» یا «خود» نموده‌اند نه بیان اصل وجود «من» زیرا وجود «من» يك امر بدیهی است. از اینجا واضح میشود که استدلال معروف دکارت از راه فکر و اندیشه بر اینکه «من هستم» که بعبارت مخصوص ادا میشود «من می‌اندیشم پس هستم» مخدوش است زیرا هستی هر کسی مانند خوداندیشیدن بدیهی است بلکه بدیهی‌تر است زیرا آگاهی از اندیشیدن با اضافه به‌میم (میاندیشم) فرع بر آگاهی و شعور بخود است. حالا برگردیم باصل مطلب و ببینیم آیا «خود» یا من که وجودش بر هر کسی بدیهی است حقیقتش چیست؟ و دارای چه خصوصیتی است؟ و آیا ممکنست مادی باشد یا خیر؟

در اینجا دو نظریه اساسی وجود دارد ۱- نظریه حسی ۲- نظریه روحانی.

نظریه حسی:

صاحبان این نظریه میگویند که «خود» یا «من» عبارتست از مجموعهٔ ادراکات مختلفی که بوسیلهٔ احساس یا تخیل و غیره دائماً و علی‌التعاقب پیدا میشوند و لاینقطع یکدیگر را تعقیب مینمایند. مطابق این نظریه «خود» يك موجود وحدانی نیست بلکه مجموعهٔ احساسات و خیالات و افکاری است که سلسله واحدی را تشکیل میدهند. پس «من» یعنی مجموعهٔ دیدنها و شنیدنها و بیادآوردنها و فکرکردنها که در طول زندگی پدید می‌آیند.

این عقیده را ابتدا فلاسفه حسی و تجربی اروپا که از قرن هفدهم ببعده ظهور ←

یا چندین عضو و گاهی همه بدن فراموش میشود ولی خویشتن فراموش‌شدنی نیست.

مشاهده میکنند که از آن دمی که میتواند از روزهای گذشته خود بپاید آورده و این حال شهودی خود را متذکر شود (باید باین نکته متوجه بود که این تذکر غالباً با تذکر يك سلسله افعال یا حوادث همراه است که زمانی هستند و گر نه «من» که مشاهده

→ کرده‌اند و اساس شناسائی صحیح را احساس و تجربه دانستند اظهار داشتند این دانشمندان روی اصل اینکه اساس معرفت صحیح حس و تجربه است و حس جز بهوارض و حالات تعلق نمیگیرد حقیقتی را غیر از آنچه بتجربه درآید قبول ندارند (البته انکارهم نمیکنند) و در میان آنها کسانی پیدا میشوند (مانند هیوم انگلیسی) که نه تنها به موجود جوهر مستقل نفسانی ایمان ندارند بوجود جوهر مادی خارجی که عوارض طبیعی حالات او هستند نیز ایمان راسخ ندارند زیرا میگویند احساس و تجربه فقط ما را بوجود يك سلسله امور که عوارض و حالات نامیده میشوند آگاه میکنند اما وجود جوهری جسمانی که منشأ حالات طبیعی و وجود جوهری نفسانی که منشأ حالات ضمیر و وجدان باشد دلیلی از حس تجربه ندارند.

اینگروه نفس را اینطور تعریف میکنند «مجموعه تصورات پی‌درپی که در ذهن پیدا میشود» مادیون که قائل باصالت ماده هستند یعنی ماده را تنها جوهر اصلی میدانند و در عین حال اساس معرفت و شناسائی را احساس و تجربه میدانند در باب بیان حقیقت «خود» یا من از حسیون پیروی کردند و گفتند که «خود» یا نفس عبارتست از مجموعه افکار و خیالات و احساسات پی‌درپی که برای يك متشکله مخصوص مادی پیدا میشود اینک بهتر است عقیده مادیون را راجع بحقیقت «خود» و اینکه این تصور از کجا ناشی میشود از خود آنها بشنویم.

دکتر ارانی در پسیکولوژی صفحه ۱۰۴ میگوید «تأثیر عوامل مؤثر فوراً از روح معدوم نمیشود و مابین تمام تأثراتیکه بدنبال هم روح را متأثر میسازند بطورکلی یکرشته و رابطه عمومی موجود است که فقدان آن باعث بیپوشی روح میشود و در حالت طبیعی هشیار بودن روح بواسطه وجود رابطه کلی مابین تمام عناصر و عوامل مؤثر است» و نیز در همان صفحه میگوید:

«مفهوم خود بدین ترتیب پیدا میشود که يك متشکله مادی دائماً تأثرات خارجی (صوت نور و غیره) را میپذیرد و این قضیه باعث میشود که موجود زنده بوجود خود آشنا میشود» در صفحه ۱۰۵ میگوید «دو جنبه خود را باید از هم تشخیص دهیم «خود مؤثر» و «خود متأثر» غرض از خود مؤثر عبارت از هیکلی است که من آنرا خود میدانم و غرض از خود متأثر من خودم هستم که از وجود خود اطلاع دارم خود مؤثر نتیجه جمیع شرایطی است که آنرا ایجاد نموده است مانند اجزاء مادی، عوامل مؤثر در آن (نور صوت و غیره) احساساتی که همراه تأثیر عوامل است حرکات (ارادی و یا غیر ارادی) و غیره خود متأثر ناظر و شاهد این نتیجه کلی می‌باشد.»

در صفحه ۱۰۴ میگوید «در موجود زنده سالم مفهوم خود منظمأ و بطور متوالی در مدت زمانهای متوالی وجود دارد و فقط بوسیله خواب قطع میشود اختلال در خود ممکنست بواسطه مواد بیپوش‌کننده و مسکرات بظهور برسد» در صفحه ۱۰۶ —

میشود قابل انطباق بزمان حتی بحسب تصور نیز نیست) پیوسته يك چیز ثابت و غیر متحول مشاهده میکرده و کمترین تبدل و تغییری در خود «من» نمیدیده و نمیبیند. مشاهده می کند چیزی است واحد که هیچ گونه کثرت و انقسام ندارد.

مشاهده میکند (و این از همه بالاتر است) اینکه چیزی است

→ می گوید «من در عین اینکه خودم هستم خودم نیستم من همان خود و ثابت هستم ولی متغیر میباشم بهترین مثال برای فهمیدن قضیه تشبیه پرودخانه است رودخانه جاری است هر لحظه آن با لحظه گذشته اختلاف دارد در عین حال رودخانه همان است» خلاصه این نظریه همان بود که قبلاً گفته شد مفهوم من عبارتست از يك سلسله ادراکات و احساسات و افکار متوالی که رشته واحدی را تشکیل میدهند.

نظریه روحانی

خلاصه این نظریه اینکه من یا خود که هرکس حضوراً آنرا می یابد و بوجودش اطمینان دارد عبارت است از يك موجود وحدانی متشخص (نه یکسلسله امور متوالی) و ثابت و باقی در ضمن جمیع حالات و عوارض و قابل تعدد و تکثر و تفاسد نیست.

دلیل براینکه «من» يك حقیقت وحدانی است نه یکسلسله ادراکات متوالی اولاً اینست که حقیقت من همه آن ادراکات متوالی را بخود نسبت میدهد و منسوب را غیر از منسوب الیه میداند (من میاندیشم) (من می بینم) و همانطوریکه حضوراً بوجود خود آگاه است اینخصوصیت را نیز حضوراً آگاه است و تردیدی ندارد.

ثانیاً هرکسی بالوجدان تشخیص میدهد که در گذشته و حال یکی است نه بیشتر و اگر مانند مجموع حلقه های زنجیر بود و در هر لحظه از زمان يك حلقه آن فقط موجود بود این تمیز و تشخیص میسر نبود چگونه ممکن است درباره يك حلقه زنجیر که در يك سر واقع شده حکم کرد که عین همان حلقه ایست که در سر دیگر واقع شده و بعلاوه نفس برای تشخیص اینکه در گذشته و حال یکی است احتیاجی باحیاء خاطرات گذشته ندارد و اگر مانند حلقه های زنجیر بود باید ادراک خود در گذشته بدون تذکر يك خاطره میسر نباشد.

ثالثاً همانطوریکه در قسمت حافظه گفته شد روی فرضیه مادیین بازشناسی یعنی تشخیص اینکه این خاطره یادآوری شده متعلق بگذشته است و ادراک جدید نیست ممکن نیست این اشکال در این مسئله بطریق اولی وارد است یعنی اگر من عبارت از مجموع سلسله متوالی ادراکات باشد که فقط با یکدیگر ارتباط تماقبی یا علی و معلولی دارند چگونه ممکنست شخص بتواند تمیز بدهد که همان کسی هستم که در پیش بودم.

وابعاً روی فرضیه مادیین ادراکات عموماً عبارتست از فعالیتها و خواص سلولهاییکه مراکز سلسله اعصاب را تشکیل داده اند و خود این سلولها دائماً با همه محتویات خود در تغییر و تبدیلهند یکدسته میمیرند و دسته دیگر جای آنها را میگیرند و حال آنکه هرکسی حضوراً تشخیص میدهد که بدون تغییر و تبدیل و زیاده و ←

صرف و خالص که هیچگونه تحدید نهائی و خلیط در وی موجود نیست و هیچگونه غیبت از خود ندارد و هیچگونه حائل میان خودش و خودش نیست.

نتیجه

این بیان نتیجه میدهد که علم بنفس مادی نیست و بالاتر از این

→ نقصان (البته در خود نه در حالات) همان کسی است که در شصت یا هفتاد سال پیش بوده.

و خلاصه این بیان که متکی به آگاهی نفس از وجود و نحوه وجود خود است آنکه از راه انتساب (اینکه انسان ادراکات را منسوب بخود می‌داند نه عین خود) و از راه وحدت (اینکه هرکسی تشخیص میدهد که در گذشته و حال یکی است نه بیشتر) و از راه عینیت (اینکه تشخیص میدهد که خود عین همان است که بوده نه غیر آن) و از راه ثبات (تشخیص اینکه هیچگونه تغییری در خود من حاصل نشده است) ثابت میشود که آنچه انسان آنرا بعنوان حقیقت خود میشناسد یک حقیقت وحدانی ثابتی است که جمیع حالات نفسانی مظاهر وی هستند و از خواص عمومی ماده مجرد و میرا می‌باشد.

دکتر آرنای برای فرار از اشکال ثبات و عدم تغییر که از خواص روح است و با خواص عمومی ماده تطبیق نمیکنند و سایر اشکالات دچار تناقض‌گویی شدیدی شده در صفحه ۱۰۶ پسیکولوژی میگوید «حال باید دید من و خود ثابت است یا متغیر موجود زنده دائماً عوض میشود یکدسته از سلولهای وجود او مرده یکدسته دیگر جای آنها را میگیرد مواد بدن بتحلیل میرود و بوسیله مواد غذایی دیگر دوباره تشکیل میشود پس ماده بدنی موجود زنده دائماً تغییر مینماید از طرف دیگر حالت شعور هوشیاری و دانستن از خود نیز دائماً تغییر میکند خود اجتماعی من در چند سال پیش با اکنون فرق دارد الان نیز در یک لحظه معلوم من میتوانم خود را بچند خود تقسیم کنم مثلاً راه معلوم را دانسته و فهمیده بروم و در عین حال یک مسئله ریاضی یا سیاسی حل کنم این دو خود من با خودهای دیگر من در زمانهای متوالی با یکدیگر اختلاف دارند خلاصه نه فقط ماده جسم من بلکه طرز ارتباط زمانی و مکانی اجزاء آن ماده (حالات شعور) نیز دائماً در تغییر است اما از طرف دیگر من همان من هستم مسئول تمام امضاهای همان خودهای گذشته میباشم از تمام کارهاییکه خود گذشته کرده ام برای خود کنونی و خود آینده متوقع جزا و نتیجه هستم این تضاد را نیز با فکر دیالکتیک میتوان برطرف کرد من در عین اینکه خودم هستم خودم نیستم من خود و ثابت هستم ولی متغیر میباشم بهترین مثال برای فهمیدن قضیه تشبیه پرودخانه است رودخانه جاری است هر لحظه آن با لحظه گذشته اختلاف دارد در عین حال رودخانه همان است و در سالیان دراز در همان محل قرار دارد دیالکتیک قضایا را در ضمن جریان در نظر میگیرد یعنی برای دیالکتیک من مطلق وجود ندارد بلکه من بانضمام عده زیادی از قضایای خارجی وجود پیدا میکند پس من آن ثابتی است که بازم قضایای خارجی متغیر میباشند».

در اینجا نویسنده خواسته است روی اصول ماتریالیسم «من و خود» را متغیر و متکثر بداند و در عین حال علم شهودی نفس را بذات و شخصیت خود که حضوراً ←